

پاسخ به نبشته دکتر صاحب لطیف «طیبی» در باره همایش 35 سالگرد شهادت م.ط. «بدخشی» در کانادا

بخش دوم

میان ما و تو صد درد مشترک باقی است
ترا به خود زچه بی اعتماد می نگرم
بیا بیا، همه اعضای یک بدن باشیم
امور، جمله به وفق مراد می نگرم
(علامه. بلخی)

شما دکتر ارجمند به ادامه تبصره ها و حرف های پیشین خویش، اضافه نموده و پرسشی داشتید اینطور:
" ... در پروسه، سه دهه گذشته در افغانستان و از هر نسلی چند نفر چهره هایی شاخص در سیاست،
تأثیرگذار و ماندگار بودند؛ و می خواستند که فرهنگی سیاسی مردم خویش را وسیع و سرشار و پر بار
بسازند، پرسشی که مطرح است که آیا : محمد طاهر بدخشی یکی از جمله آنها بود؟..."
بیاید، بعد از تبصره کوتاه، این پرسش شما، را از شماری دانشمند، اهل سیاست، تصوف و عرفان جویا
شویم که چه حرف و حدیثی در باره، به گفتند دارند:

محمد طاهر "بدخشی" در سه دهه (اخیر) که شما از آن یا کردید، اصلاً حضور فیزیکی نداشت - مانند
هزاره ها تن از هموطن بی گناه ما، بعد از اسارت، بی رحمانه شکنجه شد و متعاقب آن - جان باخت. اما
افکار و اندیشه هایش - بر سر زمین جفادیده و ستمدیده‌ی ما با موجودیت ابرهای ضخیم، تیره و تار
بگونه‌ی خیلی کمرنگ اما همیشه می تابید. در این سه دهه‌ی مورد نظر شما، در سرزمینی بنام
افغانستان، استخبارات منطقه و جهان در همکاری با اعیادی و وابستگانشان (توأم با در اختیار داشتن
زر- زور و بکارگیری تزویر) حرف اول را گفتند، فعلاً هم چنین است، و از این طریق مجموع مردم
جامعه فلاکت زده‌ی ما را (مراکز قدرت های جهانی، منطوقی و مافیایی داخلی) به نحوی از انحا و به
شیوه های گوناگون، گروگان گرفتند و بسیار بیرحمانه علیه مردم و جامعه ما بیداد کردند (بدون مبالغه
در این مدت به دیدگاه های، م.ط. "بدخشی" توجه صورت می گرفت، کشور ما، وضعیت فعلی را نداشت)
و به هیچ جنبنده‌ی (مخالفین) مجال جنبیدن را به جز خودی ها ندادند... اینک حرف و حدیث دانشمندان
عرصه های گوناگون، درباره طرح سوال شما، مبنی بر تأثیر گذاری شخصیت م.ط. "بدخشی" در دهه
های اخیر به کشور که شما خواهان آن هستید:

بی گمان، م.ط. "بدخشی" مسیر راه انتخاب کرده خود را بدون وقفه به سوی بالنده گی پیمود و بر صحت
اعتقادات و دیدگاه های خویش تا آنجا، پای فشرد که جانان سپرد. و در این باره گوش فرا دهید و یا
بخوانید، مردان خدا و آگاهان چه گفتند و چه نشنید:

استاد بزرگ سخن واصف "باختری" به تکرار می نویسند و به تکرار میگویند : «گیسوان سپید تاریخ،
بانگ زنگهای اشتران کاروان حله و ریگستان های تشنه راه ابریشم را به گواهی فرا می خوانم، که از
آن روزگاران که چراغ زنده گی سخنسلاار زبان ما "فردوسی" به خاموشی گراید و از آن هنگام که
حجت آرمانگری "جزیره خراسان" از بیراهه های ساحل طلایی آمو، رهسپار "یمگان" تا سالی چند پیش
از این، هیچ گوش را یارای آن نبود که آوای رویش گیاهان پر تحرک فاتح آغشته به عطر نور و

درخشش الماس را در باغستان پاییز زده فرهنگ ما بشنود، آنگونه که محمد طاهر "بدخشی" شنید و هیچ نایی نتوانست سرود سالهای نا شکفتن تاریخ را به آن صلابتی بخواند که "بدخشی" خواند. به صلابتی که صدای او... صداها، صدای همه سده ها شد در کوهستانهای سرزمین ما و در قلمرو گسترده تاریخ فرهنگ معاصرما... طنین افگند... در سیمای یک طراح پیش اندیش و پیشآهنگ و نه پیشداور، در آستانه زمان استاد و استوار ایستاد و تیمارگر زخمهای تاریخی ما شد و اگر از خویش فرمان برد برای آن بود که بر او فرمان نرانند... با نیروی هر چه تمامتر بر چهره مسن شده تاراجگران؟ تاریخ و فرهنگ کوبید...

به قول هگل او هم نهی کننده بود و هم نفی کننده، هم جویباری رو به دریا بود و هم دریایی رو به جویبارها و در کار آمیختن هستی های کوچک و گذرا برای آفریدن هستی بزرگ و دیرمان، هوشیدروسوشیانی موعود در زادو بوم زردشت و بیگمان بشارت خروج را آخرین و خشور» (13)

آقای عظیم شهبال صدا سر می دهد: «...زین عالم پر وسوسه مردانه گذشتی / مهر تو به دلهای همه عاشقانه ماند / میهن! همیشه زنده و جاوید میشود / هر که به راه تو قدم صادقانه ماند / عقاب سوی اوج فلکهاست پر فشان / زاغ ذلیل در گرو دام و دانه ماند.» (14)

استاد دانشگاه کابل محترم عبدالعلی "کوهی" چنین عقیده دارند: "...شهید محمد طاهر بدخشی افزون بر اینکه یک متفکر عالی مقام، یک شخصیت مبارز، سیاستمدار و محب آزادی در کشور محسوب می گردد، یک ادیب عارف و محقق چهره دست زمانش به حساب میآید. نام این ابر مرد علم، عرفان و فرهنگ با جریانات فکری و فلسفی نسل بالنده کشور ما در این سده روان (قرن 20) گره خورده است. اکنون فقدان آن، کمبود محسوسی را در حلقه های فرهنگی، ادبی و نهضت های روشنفکری به وجود آورده است...» (15)

محمد رفیع روشنفکر درد دیده زمانه خویش حرفی دارد: «... "بدخشی" به این باور بود که درک و کشف خصلت ها و هنجاری های رشد انقلاب ملی و دموکراتیک در این کشور، وظیفه انقلابیون افغانستان است و از این جهت هیچ نسخه آماده برای تعیین استراتژی و تکنیک انقلاب توسط دیگران پذیرفتنی نیست. از این جهت "بدخشی" مطالعه آثار و منابع مربوط به جریانات تاریخ کارگری و نیز مطالعه تاریخ نهضت اجتماعی کشور های دیگر را بدون هرگونه پیش داوری و تعصب در درون سازمان مجاز قرار داد. «بدخشی» با اسرار به اعضای سازمان اش توصیه می کرد تا تاریخ این کشور تجربه نهضت های رهای بخش ملی را بیاموزند...» (16)

دکتر نعمت الله «شهرانی» محقق و نویسنده چهره دست روزگار ما از خاطرات خویش مینویسد: «...مرحوم محمد طاهر بدخشی که در میان بدخشانیان بنام «طاهر جان» شهرت داشت... محصل صنف چهارم فاکولته بودم... ما بدخشانیان را گفتند که امشب بخانه استاد «واسوخت» (یکتن از شخصیت های معارف پرور، روشنفکر، دو دوره نماینده مردم بدخشان، در شورای ملی - زمان ظاهرشاه) گردهمایی داریم و در آن شب بیش از چهل نفر جمع شده بودیم، بدخشی یکباره با چهره ملکوتی خود در مجلس هویدا گردید. در حدود کمتر از دو ساعت سخنرانی کرد و چنان سخن میگفت، که با بیان کردن مظلومیت مردم افغانستان جگرها را پاره و چشمان را پر از آب می کرد. هر کلمه و گفتار او سحرآمیز بود، و با روانی و سلاست سخن میگفت، گفتارش تکراری نبود، چیزهای میگفت که ما نشنیده بودیم... آن شب بیانیة مرحوم بدخشی به حدی مؤثر واقع شد که یکی از همصنفان دوره مکتبم که، بار بار از فلسفه

و حزب بدخشی مذمت کرده و نفرت نشان میداد، به مجردی که از مجلس برآمدیم برایم گفت که «بر خودم لعنت میفرستم که چرا من بدخشی را به صورت درست نمی شناختم» بعدها دیده شد که وی... از پیروان خاص بدخشی گردید...» (17)

دکتر صاحب نظر مرادی مهندس و نویسنده، در گوشه‌ی از بررسی های اش می نویسد: "... او همان طوری که به پیشرفت و سیر صعودی علم و تکنولوژی غرب احسنت می گوید، به فرهنگ، عرفان و تمدن شرق نیز ارج میگذارد..." (18)

دستگیر نایل، نویسنده و قلم بدست کشور - از م.ط بدخشی سخن میگوید: «... بدخشی، در میان حلقات، گروهها، روشنفکران، روحانیون و نخبگان جامعه و نسل های پیشین و پسین وطن، جایگاه ویژه ای داشت. و نزد همه از احترام بر خوردار بود. او، مرد با فرهنگ ادیب فرزانه، و شخصیت قابل اعتماد سیاسی برای نسل آگاه وطن بود، معارف اسلامی را جزء هویت دینی مردمش میدانست و درک مشخص از اوضاع حال و گذشته سر زمینش داشت. دریغ و درد آن بود که در همان زمانیکه بدخشی اندیشه ملی گرایی را با حل دمو کراتیک مسا له ملی طرح میکرد، بسیاری از همان نخبه گان سیاست، همنا و همصدا با حلقات حا کم و فاشیزم قبیله به او مهر تجزیه طلبی و سکتاریستی می زدند. و مانند ریزه خوار، دسترخوان ارتجاع و فاشیزم، از هیچ نوع ستیزه جویی و دشمنی با بدخشی، دریغ نمی ورزیدند... اما امروز، شعار مبارزات و کمپاین تبلیغاتی، قومی و ملی همه سیاست مداران، از (چپ و راست) همان شعارها و طرح های بدخشی است. و با همان شعارها و طرح ها، بر منبرها بلند میشوند و توده های میلیونی را زیر همان طرح و اندیشه، بدنبال خود می کشانند. مگر هیچ کسی نیست که به آنها مهر تجزیه طلبی و سکتاریستی بزند. بدخشی، آن طرح ها و اندیشه ها را آرمان خود می دانست اما این ها، آن را وسیله ای برای رسیدن به قدرت، استفاده میکنند.

... در باره ابعاد زنده گی بدخشی این حقیر، جرات سخن گفتن بیش از این را ندارد. اما اینقدر می توان گفت که هیچ سیاستمدار و روشنفکر این جامعه، مانند بدخشی قربانی خشونت و عصبیت قومی فاشیزم قبیله نشده است. و عاملان این جنایت، پاسخگوی تاریخ روزگار خود باشند...» (19)

ع.م. اسکندری مهندس و دیپلمات نگاشته است: «... بدخشی شاید یگانه روشنفکری باشد که به کاپی گری تئوریهها و نسخه های از قبل آماده شده دل نبست، با آنکه مطالعه و فهم لازم از این تئوریهها را داشت. او بر عکس به مطالعه دقیق از تاریخ، سنن فرهنگی و دینی کشور و منطقه پرداخت. ریشه ها و عوامل ایستایی جامعه و پرابلم های درون اجتماعی کشور را دریافت و راه های حل آنها در تزره های منحصر به خود ارائه داد. بدین گونه می توان گفت که بدخشی در تاریخ معاصر کشور و شاید منطقه یگانه روشنفکری است که تفکر آفرید و روشنفکران کشور را بشارت داد تا به پای خود راه رفتن را بیا موزند.

تزره ها و یافته های بدخشی با آنکه در زمانش بنا بر عدم دسترسی وی و سازمان مربوطه اش به مطبوعات کشور و جهان و بخصوص دشمنی دیوانه وار حلقات حاکم و احزاب وابسته با آنان اقبال توضیح، تبلیغ و نشر را نیافتند ولی همان رؤس آنها که بما رسیده اند و عبارت اند از: سیاست عدم وابستگی و عدم دنباله روی از سیاست های مسکو و پکن در آن زمان، حل عادلانه مسئله ملی و تباری در افغانستان، نقش آگاهانه مردم در تغییرات سیاسی- اجتماعی کشور، اسلام و فرهنگ ملی، عدالت اجتماعی و ملی و تامین حق هموطنی در وطن واحد و مشترک و ضرورت تشکیل جبهه متحد ملی مقولات عمده یی اند که از جانب بدخشی برای اولین بار در تاریخ مبارزات سیاسی- روشنفکری کشور

مطرح گردید که برای توضیح و تفسیر این مقولات نه تنها به نوشتن چند مقاله بلکه نگارش کتابها را لازم داریم...» (20)

شما آقای «طیبی» می گوید: قرار معلوم قتل محمد طاهر بدخشی توسط حفیظ الله امین صدراعظم صورت گرفته و از اعلان فهرست جان باختگان در حاکمیت حزب خلق توسط حفیظ الله «امین» نشر شده بود یاد کردید که تکان دهنده میباشد. فکر می شود منظور شما همان لیست ده هزار نفری است. در حالی که این فهرست گوشه‌ی کوچکی از قربانیان میهن ماست. از بی شمار جان باختگان دیگر، بخاطر اینکه دور از وطن بودید بی خبر هستید... احصائیه تخمینی صرف تلفات رهبری، کدرها، اعضا و هواداران سازمان م.ط. «بدخشی» در شهرها و روستاها (توسط دو قطب نبرد در همکاری با حامیان بیرونی شان) بیش از پنج هزار تن را نشان می دهد، مجموع جامعه را به محاسبه بگیرید، ارقام بسیار بسیار درشت و بالا است... در ضمن - زمان شهادت م.ط. «بدخشی»، مصادف به حاکمیت بی چون و چرای حفیظ الله «امین» که نه تنها صدراعظم بلکه رئیس حزب، رئیس دولت، رئیس حکومت و حتا مسئولین وزارت خارجه را مستقیماً خود در اختیار داشت، و حزب (ح.د.خ.ا.) بدون چون و چرا و بی اراده در اختیارش هم مانند موم در غلتید و هر آنچه را خواست، صرف نظر از غیر خودی ها، به شمول قتل استادش (نور محمد «تره کی») و تصفیه درون حزبی، توسط حلقاتی از درون - همین حزب انجام داد...

شما محترم، اعضای مؤسسه کنگره «جمعیت دموکراتیک خلق» را، از جمله روشنفکران وقت نه شمردید و به آنها خرده گرفتید. اینک اصول مرامی «جمعیت دموکراتیک خلق» را که سه ماه پس از کنگره مؤسسه در اجلاس فوق العاده پلینوم کمیته مرکزی آن جمعیت (حدوداً 50 سال قبل) به تصویب رسید، لطفاً آن را مطالعه فرمایید و مورد ارزیابی قرار دهید، آیا میتوان این مرام را، یک سند پیش رونده (در آن مقطع زمانی) یافت یا خیر؟

«اصول مرامی :-

- 1:- دفاع از تمامیت ارضی استقلال سیاسی اقتصادی و حاکمیت ملی افغانستان.
- 2:- تمرکز تمام قوای دولت در دست مردم و استقرار حاکمیت ملت از طریق به وجود آوردن حکومتهای دموکراسی ملی.
- 3:- تامین وسیع حقوق و آزادیهای دموکراتیک برای خلق و بدون تمایز بخصوص توجه و مراقبت به زنده گانی کارگران، دهقانان و تقویه اتحاد کارگران خلقهای کشور بر مبنای اصول دموکراتیک و مساوات کاملاً برابره.
- 4:- انکشاف اقتصادی ملی از طریق اقتصاد دولتی پلانی، تقویت بیشتر سکتور دولتی ایجاد صنایع اساسی ملی و انحصار تجارت خارجی به دست حکومت و انجام اصلاحات اساسی ارضی، و ملی ساختن منابع مهم طبیعی کشور صنایع بزرگ تولیدی و موسسات بزرگ اقتصادی.
- 5:- دفاع از حق خود ارادیت خلق پشتون به حیث یک مسله ملی و ضد استعما کهنه و نو، برسمیت نشناختن خط تحمیلی دیورند (1893م) و حل این مسئله به اساس اراده خلقهای پشتونستان و افغانستان.
- 6:- تعقیب سیاست خارجی و مستقل صلح جویانه و طرفداری از سیاست بیطرفی مثبت، قضاوت آزاد و همزیستی مسالمت آمیز، -- مبارزه علیه امپریالیزم و استعمار کهنه و نو و عدم شرکت در بلاکهای تجاوز کارانه نظامی، سیاسی، اقتصادی و تایید جنبشهای آزادیخواهانه ملل علیه استعمار و ستم.»

(21)

ما از این بابت وکیل مدافع شخص و یا گروهی خاصی نیستیم. اما حقیقت و واقعیت در هر حالت به دور از خوش بینی ها و بدبینی ها قابل پذیرش و عکس آن قابل رد است. اصل مرام فوق (حدوداً 50 سال قبل) عمیقاً دیدگاه روشنفکری و تحول پسندانه دارد. اینکه شماری از اعضای رهبری جمعیت مذکور بعد از تصویب آن، در جریان پروسه مبارزات از اصل موضوع و مفاد اصول قبول شده اولی (مصوب پلینوم کمیته مرکزی، سه ماه بعد از نخستین کنگره نخست) عدول کردند و مسایل مطروحه بعدی، توسط م.ط. "بدخشی" را در بسا حالات نادیده گرفتند. به دنبال حزب کمونیست شوروی تبدیل شدند، تا آنجا پیشرفتند که اجرایی وظیفه استخبارات به شوروی را امر انترناسیونالیسی خود پنداشدند، شب کودتای 7 ثور 1357 خ، نام "جمعیت" را به "حزب" ارتقا دادند و پسوند "افغانستان" را به آن اضافه کردند. همه این ها به م.ط. "بدخشی" هیچ ارتباطی نداشت. "بدخشی" حدوداً 10 سال قبل از "کودتای 7 ثور"، با این کتله (ج.د.خ.) بعد از مبارزات شدید درون تشکیلاتی و در دوام آن از بیرون که به نادرستی دیدگاه و عملکرد آنها، از برای عدول از اصل مرام جمعیت... پیکار کرد و بالآخره، در این راه-جان باخت... اگر چنین قضاوت را پیشه کنیم، شاید «یعقوب پیامبر» را در ارتباط با آنعه از فرزندانش که چهل سال باعث رنج خانواده و نابینائی "او" شدند - پدر خانواده (یعقوب پیامبر) را، مورد پرسش و پاسخ قرار دهید؟ و به همین ترتیب برای مشکل آفرینی «قابیل»، هم - پدرش (بابای آدم) را به دادگاه برید؟ مگر- یک چیز روشن است، مجموعی قوانین پذیرفته شده - هدایات کلامی و عقلانی، جرم را، یک امر و عمل شخصی پذیرفته اند، که در هیچ حالتی قابل انتقال به شخصی دیگر نبوده و نمی باشد. عملکرد حزب (ج.د.خ.ا.) را که شما از آن نام بردید، به آن حزب (ج.د.خ.ا.) تعلق دارد، (حتا نه برای همه اعضای حزب...) که مرتکب شده است و بس. در غیر آن داستان «پنبه و نداف» در عصر نوین بار دیگر تکرار خواهد شد.

راستی آنطور که شما می گوید، به جای اصطلاحات "جمعیت"، "حزب" را بکار می برند و بجای "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، "حزب دموکراتیک خلق و پرچم" را بکار بردند... این ناشی از ناآشنائی به کاربرد اصطلاحات می باشد، شما آن را متاسفانه به اشتباه به کار برده اید. در افغانستان ما، با تاسف آنقدر سخت گیری وجود ندارد ورنه شما با استعمال اصطلاحات با دشواری های غیر قابل جواب مواجه هستید.

هموطن ما، اینجا جملات دیگر شما را در گیومه می گنجانیم «...اگر ما عناصر سیاسی و حزبی مانند طاهر بدخشی را به سیر حوادث تاریخی و فراز و نشیب های آن به صورت امری معنا دار و قانونمند بنگریم... انسان هرچه که از مبداء طلائئ و آرمان روشنگرانه خود دور می شود، بیشتر شکل عوض می کند و مبداء طلائئ آرمانی خود را از دست می دهد...» ببینید، محترم «طیبی»، به جواب شما صاحب نظری چند، چه گفتنی دارند، مطالعه فرماید:

آقای پروفیسور خدای نظر "عصا زاده" دانشمند کشور تاجیکستان، می نگارند: "...در شناختی بواسطه "طاهر بدخشی" بنده از گفته های کسانی که تا جایی شاهد حوادث مبنی بر قتل رسانی "بدخشی" بودند و کسانی هم که در سیستم "شعبه سری اطلاعات شوروی" و آن نظامیان "عامیانه پوش" که بنده به حکم تقدیر با آنها سر و کار داشتم یا درست ترش آنان داشتند، می دانستم تا زمانی که "امین"، "طاهر" را با خونس آغشته ساخت کدام صحبتی میان آنان صورت گرفته بود. "امین" خیلی خوب "طاهر" را می شناخت و هم به قدرت و توانایی و شهرت او میان طبقه ی زحمتکش قایل بود و آن ایام - آن "سرور ناتوان بین" (امین) افغانستان آرزو داشت که "طاهر" از سیاست ایشان جانبداری کند، از مقصد و مرام و

نیت های خویش که با شاگردانش مطرح ساخته بود دست بکشد و سوی "امینی ها" شعار جانبداری بلند نماید. زیرا تاریخ چنین اشخاص را بسیار به متن خویش جای داده است...» (22)

شاعر و نویسنده‌ی گرانمایه میهن حضرت و هریز اینگونه حکایت دارند: "این نام (بدخشی) را همیشه با احترام شنیده ام. از آدمهایی با راه های سیاسی گوناگون. از وفاداران به انقلاب از روستا به سوی شهر گرفته تا انقلابیونی گارگر را لوکوموتیف تاریخ می پنداشتند و انقلاب را محصول به پاخیزی ای طبقه که چیزی برای از دست دادن ندارند جز زنجیرهای خویش... ملاحای با سواد را شنیده ام که از او با حرمت ذکر می کرده اند. اعتراف می کنم هیچ نوشته یی از او، جز مقاله یی که در سیمیناری در مورد میرزا عبدالقادر بیدل که در آخرین سال آموزش در مکتب نوشته بود، نخوانده ام... البته نا دوست دارانی هم بودند/هستند که طاهر بدخشی را به عنوان تدوین کننده ی طرح تجزیه ی کشور مورد شماتت قرار می دادند/ می دهند. لجن پراکنی به بهانه ی تجزیه ی کشور کار آسانی است چون این طرح در افغانستان طرفدار نداشت. بنا برین، سیاستبازان، کسانی را که از آنها برای موقعیت شان احساس خطر می کرده اند، به آسانی به تجزیه طلبی متهم می کردند و در جامعه یی با این سطح سواد و گردش گنبد اطلاعات، چنین شهرتی برای شخصیت کثی کافی بود. این گمان ها را آنانی هم دامن می زنند که تصور می شود آثار طاهر بدخشی را دارند ولی با گذشت اینهمه سال هنوز به نشر آن اقدام نکرده اند... ولی اینجا می خواهم از آن بدخشی یاد کنم که شاه محمود حصین، یادش بخیر، رئیس شعبه فرهنگ روزنامه پیام در سال 1368 به من معرفی کرده بود. شاه محمود حصین در دوران حفیظ الله امین به عنوان یکی از همکاران نزدیک نور محمد تره کی در زندان پلچرخ بود. او از دیدارهای جسته و گریخته یی که با محمد طاهر بدخشی در زندان داشت، تعریف می کرد. اما مهمترین مسئله ای که او در مورد بدخشی به من گفت، این بود: طاهر بدخشی نه تنها تجزیه طلب نبود که پیشنهاد شوروی ها را مبنی بر ایجاد جمهوری خودمختار در شمال افغانستان که او در راس آن باشد، نپذیرفته بود. او این طرح را مقدمه یی برای تجزیه افغانستان تلقی می کرد و آن را به سود کشور نمی دانست. خوشبختانه شاه محمود حصین را با خود داریم. در گوشه یی از این دنیا هست و شاید کسی از دوستان از این سطرهای آشفته به او قصه کند و شاید او دست به قلم ببرد و از این مورد و ده ها مورد دیگر که او باخبرتر از دیگران بود، بنویسد...» (23)

آقای «طیبی» این هم جملات دیگر شما را داخل گیومه می بریم: "مضامینی که از جانب هواداران طاهر بدخشی در وب سایت ها به نشر رسیده است، این واقعیت را بیان می دارد که او در حلقه حزب دموکراتیک خلق بر بستری از هویت دوگانه ملی گرائی و ضد پشتونیزم حرکت می کرد و زبان بکاررفته در نیشتهای آن نیز همینگونه دوزیستی بوده است..."

استاد دکتر سید عسکر "موسوی" چنین می نگوید: "... آنچه که در بستری مطالعات افغانستان جایگاه طاهر "بدخشی" را برجسته و از یک نگاه ویژه می سازد این است، که کمتر کسی مانند شهید "بدخشی" به تولید فکر مثبت موفق شده است. او برای نخستین بادریافت خاص، از وضع داخلی افغانستان ارائه کرد. در تحلیل اوضاع بعد از جنگ جهانی دوم و یا دقیقتر 1880 دو نگاه وجود دارد، دیدگاه نخست بر استعمار خارجی تمرکز دارد، و دیدگاه دوم بر استعمار داخلی، شاید "بدخشی" اولین متفکر سیاسی افغانستانی که به معنی واقعی کلمه بود که به درک نجیبانه و زیرکانه ای از استعمار داخلی پرداخت... به جای اینکه نظریات وارداتی بیرونی را در افغانستان تطبیق کند، به کشف نجیبانه ای از ذات تاریخی و اجتماعی افغانستان پرداخت، و طرح و اندیشه تازه ای بدست آورد...» (24)

استاد شعر و سخن و اصف باختری در این باب سخنی دارند: «...مرحوم "بدخشی" خلاف آنچه که یک عده تصور می کنند هیچ گونه تعصب و تنگنظری نداشت، نه با قومی دشمن بود، نه با زبانی دشمن بود، نه با فرهنگی دشمن بود. منطق آن بزرگ این بود که تاریخ - یا جبر تاریخ - یا شرایط و مقتضیات خاص در یک مرحله تاریخی همه ما را بر سر یک سفره نشانده، در این سفره نه کسی باید بیش از حد شکم پاره کند، و نه کسی باید گرسنه از سر این سفره برخیزد...» (25)

بشنوید و بخوانید باز هم، استادان سخن و کلام و اصف باختری، در باره روشن - نبشتند و هم داد سخن کردند اینطور:

"... اندوه بر ما اگر پنداریم که او (بدخشی) زندانی حصار تنگ تنگچشمی های سرزمین برتر و قبیله برتر و ملت برتر بود. اندوه بر ما بپنداریم که او در ویرانه های تاریخ تنها در جستجوی «شکوه» گمشده قبیله خویش بود و اندوه بزرگتر بر ما که همه ما هم در آوان حسرت تاریخی خویش از او نان آگاهی قرض گرفتیم و هم دشنامش دادیم...» (26)

استاد به تکرار میگویند: «... برعکس همه تبلیغات دشمنان آنچنانی که من بدخشی را می شناسم او در فکر سیطره و برتری قوم و قبیله خود و انتقام گیری از قبیله و قوم حاکم نبود؛ برعکس او به قوم و قبیله برتر اعتقادی نداشت و به هم زیستی مساویانه و برادرانه همه اقوام افغانستان می اندیشید. او بیش از هر شخصیت دیگری در تاریخ مبارزات سیاسی افغانستان به وطن واحد و تشکیل ملت- دولت درین جغرافیای به میراث رسیده کنونی اعتقاد داشت؛ ولی رسیدن به این مأمول را فقط در اشتراک عادلانه همه اقوام کشور در نظام و اداره کشور میدانست...» (27)

دکتر کامل «بیگزاد» دانشمند توانا کشور تاجیکستان، تحت عنوان (شخصیت فلسفی م.ط. بدخشی) چنین نگاشته است: "به منظور شناسایی م.ط. بدخشی و تفکر فلسفی او لازم میدانم تا مطالب ذیل را به صورت فشرده بیان نمایم، تا مقدمه های باشند بر ادامه تحقیقات مفصل و همه جانبه در آینده... در باب نظر شما چه خوب گفته است، متوجه باشید:

یکم:- «استاد محمد ظاهر بدخشی (1933-1979 م) از نگاه کلی یک فیلسوف تمام عیار معاصر افغانستان بود.

دوم:- جنبه های علمی، فرهنگی، سیاسی، عرفانی، حزبی و غیره تابع شخصیت او بودند.
سوم:- پشتوانه فلسفی او را در جوانی میراث عرفانی متفکران اسلام، فلسفه مشاء و فیلسوفان معاصر شرق و غرب تشکیل میداد. چهارم:- اسلام به نظر استاد "بدخشی" جزئی از فرهنگ مردم افغانستان بود" او به پیروان خود توصیه کرد که "عناصر مثبت و زنده اسلام را بیاموزید و در زندگی عملی خود استفاده نماید." او مناسبات شخصیت های پیشاهنگ ترک، ایرانی و هندی را نسبت به اسلام برخورد دگماتستی و کتابی (غیرعلمی) حساب نموده است... بدخشی طرفدار آموزش عمیق و همه جانبه فرهنگ اسلامی بود. پنجم: بدخشی در اظهارات رسمی خود در سال 1350 ش (1971 خ) از جانب سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، خود و پیروان خود را انقلابی وطن پرست و دارای جهان بینی علمی نامیده است. ولی نظر او به انقلاب، وطن و جهان بینی نگاه فلسفی بود.

ششم: انقلاب برای او عکس المل بود بر ضد ظلم ملی ملتی بر سایر ملتهای افغانستان. بدخشی میخواست که همه ملیت های افغانستان از آزادی و برابری سیاسیت برخوردار باشند. ملتی بر ملت های دیگر حکمفرمایی ننماید... زیرا ملت ها خورد و بزرگ نمی شوند. آنها ارزش های عمومی بشری و فرهنگی می باشند.

هفتم: " بدخشی وطن دوست راستین بود، افغانستان را با تمام اقوام و ملیت های گوناگون دوست میداشت. بخاطر آزادی و استقلال واقعی و حق ملی همه آنها تلاش میکرد...
هشتم: " آگاهی بدخشی به ملت و مسئله ملی بکلی نگاه فلسفی بود... بدخشی ملت گرا و شوونیست نبود... او فیلسوف ملت شناس بود، تاکید می کنم نه ملت گرا، بلکه ملت شناس بود... فهمش (درک) مارکسیستی ملت او را قانع نمی کرد... مثل آنکه بدخشی اولین فیلسوف معاصر شرق است که به ملت ارزش فلسفی قائل شده است...
نهم: ما اولین بار اصطلاح ملت شناسی را نسبت بدخشی استفاده کرده ایم. این اصطلاح چنین معنی دارد که بدخشی به مسئله ملی همچون محقق و پژوهشگر مناسبت (برخورد) نموده است...
دهم: عقیده ما دائر به این مسئله که استاد بدخشی دانشمند و نظریه پرداز ملت شناس است و به این واقعیت تکیه دارد که اکثر آثار باقیمانده او به مسئله های ملی و وطن دوستی بخشیده شده اند...» (28)

آقای "طیبی" شما گفتید: «...چرا محمد طاهر بدخشی بعد از کودتای خونین ثور؛ زمانیکه که جنایات حزب دموکراتیک خلق و پرچم دامن اکثریت بی گناهان افغانستان را گرفت و خود او به انزوا کشانیده شده بود؛ بدهکاری ملی خود را در مقابل مردم افغانستان اداء نکرد و از مردم از بابت شرکت باچنین حزب تبهکاری؛ معذرت نخواست؟!...» محترم! آقای «طیبی» او (بدخشی) بدهکاری اش را ادا کرد، با تأسف شما از آن اطلاع نیافتید - در ادامه به این واقعت تلخ و درناک تاریخی، گوش فرا دهید...

آتش بگیر، تا که بدانی چه می کشم احساس سوختن، به تماشا نمی

شود

(کلیم)

(کاشانی)

ادامه دارد

(شماری از رهروان م.ط.)

بدخشی مقیم کانادا)